

کمونیسم و سندیکالیسم ۱

لئون تروتسکی

مسئله اتحادیه کارگری یکی از مهم‌ترین مباحث جنبش کارگری و در نتیجه، از جمله مسائل مهم مربوط به "اپوزیسیون" درون جنبش است. "اپوزیسیون"، بدون داشتن موضعی روشن و دقیق در مورد مسئله‌ی اتحادیه کارگری، قادر به گذاشتن تأثیری واقعی بر طبقه‌ی کارگر نخواهد بود. بدین دلیل لازم می‌دانم که در این جا چند ملاحظه مربوط به این مسأله را، مورد بحث قرار دهم.

حزب و اتحادیه‌های کارگری

۱- از آن جا که حزب کمونیست به‌مثابه سلاح اصلی پرولتاریا در عرصه عمل بوده و سازمان رزمی پیش‌آهنگ آن به شمار می‌رود، لازم است که بدون استثنا در همه‌ی حوزه‌های مبارزه، از جمله

^۱ - مقاله "کمونیسم و سندیکالیسم" توسط لئون تروتسکی در ۱۴ اکتبر ۱۹۲۹ به رشته‌ی تحریر درآمد. این مقاله بر خوردیست به انحرافات درون جنبش کارگری در فرانسه.
^۲ - "اپوزیسیون"، به‌طور کلی به احزاب و جناح‌هایی که مخالف و خواهان سرنگونی نظام اجتماعی حاکم هستند اطلاق می‌شود اما در اینجا منظور جناحیست که درون حزب کمونیست شوروی (و سایر احزاب کمونیست) به‌دور انتقادات تروتسکی از رهبری استالین شکل گرفت.

در میدان مبارزات مربوط به اتحادیه کارگری، خود را به رهبری طبقه‌ی کارگر ارتقاء دهد.

۲- بدین جهت کسانی که بر اساس پرنسیب‌ها، با خودمختاری اتحادیه کارگری به‌عنوان جانشین رهبری حزب کمونیست مخالفت می‌کنند، در واقع، خواسته و ناخواسته، با طرز تفکراتی مبارزه می‌کنند که یا در جست‌وجوی آن هستند که عقب افتاده‌ترین بخش پرولتاریا را جانشین پیش‌آهنگ طبقه‌ی کارگر سازند، و یا مبارزه برای رسیدن به خواست‌های کوچک را جانشین مبارزه برای آزادی کامل کارگران نمایند، و یا رفرمیسم (اصلاح‌طلبی) را جانشین کمونیسم کنند، و یا فرصت‌طلبی را به‌جای مارکسیسم انقلابی بنشانند.

سندیکالیسم انقلابی و کمونیسم

۳- سندیکالیسم پیش‌از جنگ در فرانسه، در دوره‌ی رشد و گسترش خود، هنگامی که در جهت خودمختاری اتحادیه‌های کارگری مبارزه می‌کرد، در واقع در حال مبارزه برای استقلال آنان از حکومت بورژوازی و احزاب آن بود که سوسیالیسم اصلاح‌طلب پارلمانی نیز از جمله آن احزاب به‌شمار می‌آمد. در نتیجه‌ی این مبارزه علیه فرصت‌طلبی در چهارچوبی انقلابی، صورت می‌گرفت.

در آن زمان، سندیکالیسم انقلابی دست‌اندرکار بت‌سازی طرز تفکر "استقلال سازمان‌های توده‌ای" نبود بلکه، برعکس، می‌کوشید تا نقش رهبری‌کننده اقلیت انقلابی را در رابطه با سازمان‌های توده‌ای (که، آینه‌وار، منعکس‌کننده تصویر طبقه‌ی کارگر با همه‌ی تضادها، عقب‌ماندگی‌ها و ضعف‌هایش بودند) درک کرده و اهمیت آن‌را تبلیغ کند.

۴- نظریه‌ی "اقلیت فعال"، در جوهر خود، نظریه‌ی ناقصی درباره‌ی حزب پرولتاریایی بود و سندیکالیسم انقلابی، در کلیه‌ی عملکردهای خود، نطفه‌ی یک حزب انقلابی، حزبی مبارز بر علیه فرصت‌طلبی، به‌شمار می‌رفت. چنین شکلی از سندیکالیسم انقلابی را می‌توان در واقع طرح اولیه و درخشان کمونیسم انقلابی دانست.

۵- ضعف آنارکو - سندیکالیسم، حتی در دوران کلاسیک، وجود تصویری نادرست یا گسترش‌نیافته از نقش اقلیتی انقلابی در هیئت حزب بود، که این خود، مبتنی بر عدم وجود یک شالوده‌ی نظری درست درباره ماهیت دولت و نقش آن در مبارزات طبقاتی بوده است. اشتباهات تاکتیکی گوناگون مانند بت‌سازی از اعتصاب عمومی، نادیده‌گرفتن رابطه‌ی قیام با تسخیر قدرت و نظایر آن، همگی از همین ضعف عمومی ریشه گرفته‌اند.

۶- سندیکالیسم فرانسوی پس از پایان جنگ، اثبات نادرستی نظرات خود و همچنین امکان رشد و تکامل درست خویش را در

کمونیسم یافت. در نتیجه تلاش فعلی آنان برای احیای سندیکالیسم انقلابی کوششی بیهوده بر تکرار دوباره تاریخ است که به جز عواقبی ارتجاعی نتیجه دیگری برای جنبش کارگری به بار نخواهد آورد.

مدافعان قلابی^۳ سندیکالیسم

۷- مدافعان قلابی سندیکالیسم کسانی هستند که (آن‌هم در سخن) تفکر استقلال اتحادیه‌های کارگری از بورژوازی و سوسیالیست‌های اصلاح‌طلب را به "استقلال عام" و یا "استقلال مطلق" از همه‌ی احزاب، و از جمله حزب کمونیست، تبدیل می‌کنند.

هرچند که سندیکالیسم در دوران گسترش و فراگیر شدن، خود را پیش‌آهنگ می‌دانست و برای به چنگ آوردن نقش اقلیت پیش‌آهنگ در میان توده‌های عقب‌افتاده، مبارزه می‌کرد، اما، در زمانه‌ی ما مدافعان قلابی سندیکالیسم به مبارزه علیه همان خواست‌ها که از جانب پیش‌آهنگ کمونیستی مطرح می‌شود برخاسته، و در این راستا می‌کوشند تا از ناآگاهی و تعصبات بخش‌های عقب‌مانده‌تر طبقه‌ی کارگر استفاده کنند.

^۳ - Epigones، پیروانی هستند که تعالیم رهبر خود را تحریف و فاسد می‌کنند. تروتسکی در نوشته‌های دیگر خود این اصطلاح در مورد استالینیست‌ها را که ادعا می‌کردند لنینیست هستند، به‌کار می‌برد.

۸- استقلال یافتن از نفوذ بورژوازی نمی‌تواند وضعیتی منفعل باشد و باید خود را به صورت عمل سیاسی بیان کند؛ به عبارت دیگر باید به مبارزه‌ی فعال علیه بورژوازی منتهی شود. چنین مبارزه‌ای مستلزم الهام‌گرفتن از برنامه‌ی مشخصی است که وجود سازمان و تاکتیک‌های عمل خاصی را ایجاب می‌کند. در واقع وحدت برنامه، سازمان، و تاکتیک‌ها به پا دارنده‌ی ارگانیست است که حزب نام دارد. در این راستا، استقلال واقعی پرولتاریا از دولت بورژوایی هنگامی امکان‌پذیر خواهد بود که پرولتاریا مبارزه خود را تحت رهبری یک حزب انقلابی، و نه یک حزب فرصت‌طلب، انجام دهد.

۹- مدافعان قلابی سندیکالیسم براین باورند که اتحادیه‌های کارگری خودکفا هستند. این باور از لحاظ نظری فاقد هرگونه معنایی است، اما در عرصه عملی این نظریه به معنای نفی نقش پیشروان انقلابی پرولتاریا و جابه‌جایی آن با اقشار گسترده توده‌های عقب‌افتاده کارگری در اتحادیه‌های کارگری است.

هرچه تعداد توده‌های گردآمده در زیر چتر اتحادیه‌های کارگری بیشتر باشند این اتحادیه‌ها در انجام مأموریت خود تواناتر خواهند بود. اما، برعکس، یک حزب پرولتاریایی در صورتی شایسته نام خویش است که از لحاظ ایدئولوژیکی همگون بوده و با وحدت عمل و سازمان به صورتی یک‌پارچه در آمده باشد. اعتقاد به خودکفایی اتحادیه‌های کارگری، به دلیل

حضور "اکثریت" پرولتاریا در آن، چیزی نیست جز باج دادن به پرولتاریا، جز تصویرکردن آن به صورتی جز آنچه هست یا می‌تواند در سایه‌ی کاپیتالیسم باشد. چنین عملی به معنای نگاه‌داشتن توده‌های کارگر در غفلت و عقب‌ماندگی‌ست، و از سوی دیگر، عدم تخصیص امکانات لازم به پیش‌آهنگان پرولتاریا، تا بتوانند از سد مشکلات گذشته و به درک روشنی از وظایف خود درکل، دست یابند.

رهبری حزب استقلال اتحادیه‌ها را نقض نمی‌کند

۱۰- فعالیت حزب کمونیست حول محور اتحادیه‌های کارگری به هیچ روی نه استقلال واقعی و عملی، و نه خودمختاری غیرواقعی اتحادیه‌های کارگری را مختل یا تضعیف نمی‌کند. هر عضو اتحادیه کارگری دارای حق‌های است و می‌تواند بر اساس آنچه لازم می‌پندارد رأی دهد و کسانی را که شایسته می‌داند انتخاب کند. کمونیست‌ها نیز مانند دیگران از حق‌های یکسانی با بقیه کارگران برخوردار هستند.

در این جا احراز اکثریت در ارگان‌های رهبری اتحادیه‌ها به وسیله‌ی کمونیست‌ها نیز بر اساس اصول استقلال، به معنای خودگردانی اتحادیه‌های کارگری، انجام می‌پذیرد. اما، از سوی دیگر، هیچ اصل اساس‌نامه‌ای اتحادیه کارگری نمی‌تواند مانع از

آن شود که حزب کمونیست دبیر فدراسیون کارگری را به عضویت کمیته‌ی مرکزی خود انتخاب نماید چرا که این مورد کلاً در قلمرو استقلال حزب قرار دارد.

۱۱- آشکار است که کمونیست‌ها، در اتحادیه‌های کارگری، فارغ از هر مقام و مسئولیتی که داشته باشند، پیرو اصول حزب خواهند بود. اما، این امر گردن‌نهادن آنان به اصول اتحادیه کارگری را نه تنها نفی نکرده، بلکه پیشاپیش بر قطعیت آن تأکید می‌کند. به عبارت دیگر، حزب هرگز نحوه‌ی عملی را که متضاد با طرز فکر و عقاید اکثریت اعضاء اتحادیه‌های کارگری باشد بر آنان تحمیل نمی‌کند. در موارد کاملاً استثنایی، یعنی هنگامی که حزب گردن‌نهادن عضو خود را به تصمیمات /رتجاعی اتحادیه کارگری غیرممکن ببیند، به روشنی نتایج چنین عدم پذیرش‌هایی را، که به عزل شدن از مقامات اتحادیه، اخراج و امثال آن منجر می‌شود، به اعضاء خود گوشزد می‌کند.

"استقلال" یک فرمول حقوقی‌ست و کار با فرمول‌های حقوقی پیش نمی‌رود. مسأله را باید در جوهر آن، یعنی در سطح سیاست‌گذاری اتحادیه، در نظر گرفت. سیاست درست باید در تضاد و تخالف با سیاست غلط باشد.

خصوصیات رهبری حزبی به شرایط ویژه بستگی دارد
۱۲- خصوصیات مربوط به جهت‌گیری حزب و روش‌ها و اشکال
عملی آن، می‌تواند، برحسب وضعیت عمومی یک کشور معین و
با یک مرحله‌ی خاص از پیشرفت، عمیقاً متفاوت باشد.
در کشورهای سرمایه‌داری که حزب کمونیست فاقد امکانات
لازم برای اعمال نظرات خویش است، بدیهی‌ست که رهبری عمل
تنها به محدود به کمونیست‌هایی می‌شود که در صفوف اعضا و
کارگزاران اتحادیه‌های کارگری جای دارند.
تعیین درجه نفوذ و نقش حزب در اتحادیه‌ها منوط به تعداد
کمونیست‌هایی‌ست که نقش‌های کلیدی و رهبری اتحادیه‌های
کارگری را در دست دارند. میزان مهم‌تر نسبت تعداد
کمونیست‌های عضو در اتحادیه به کل توده‌ی گردآمده در آن
است، اما، معیار اصلی چیزی نیست جز تاثیرعمومی حزب بر
طبقه‌ی کارگر. این تأثیر را می‌توان از طریق تعداد نشریات
پخش‌شده حزب، تعداد شرکت‌کنندگان در گردهمایی‌های حزبی،
تعداد رأی‌های ریخته‌شده به صندوق در هر رأی‌گیری و، از همه
مهم‌تر، از طریق تعداد زنان و مردان کارگری که به ندای حزب
برای شرکت در مبارزه پاسخ فعال می‌دهند، اندازه‌گیری کرد.

۱۳- آشکار است که هرچه شرایط انقلابی تر شوند نفوذ حزب کمونیست، هم به طور عمومی و هم در اتحادیه‌های کارگری، افزایش می‌یابد.

به مدد همین شرایط می‌توان اندازه و شکل واقعی، و نه غیرواقعی و خیالی، استقلال اتحادیه‌های کارگری را درک کرد. در دوران "آرامش"، یعنی هنگامی که رزمی‌ترین اشکال مبارزه صنفی عبارت است از اعتصابات منفرد با اهداف اقتصادی مشخص، نقش مستقیم حزب در اتحادیه‌های کارگری از درجه‌ی دوم اهمیت برخوردار می‌شود. می‌توان به‌عنوان یک قاعده‌ی کلی گفت که حزب در مورد هر اعتصاب منفردی تصمیم‌گیری نمی‌کند، بلکه در این‌گونه موارد، به مدد اطلاعات سیاسی و اقتصادی و نیز ارائه مشاوره به کمک اتحادیه کارگری می‌شتابد تا این اتحادیه بتواند میزان کامیابی هر اعتصابی را ارزیابی نماید. هم‌چنین حزب، از طریق آغالش‌گری، به اتحادیه کارگری خدمت می‌کند، به این ترتیب اتحادیه کارگری هنگام اعتصاب در خط مقدم جبهه قرار می‌گیرد.

اما وقتی کار به اعتصاب‌های عمومی می‌کشد و یا، بالاتر از آن، مبارزه برای تسخیر قدرت آغاز می‌گردد، این وضعیت به کلی تغییر می‌کند. در این شرایط، نقش رهبری حزب کلاً صورتی مستقیم، آشکار و آنی به خود می‌گیرد. در این حالت، اتحادیه‌های کارگری، و البته آن اتحادیه‌هایی که به آن سوی

سنگر نمی‌پیوندند، به دستگاه‌های سازمانی حزب مبدل می‌شوند و حزب، با حضور تمامیت طبقه‌ی کارگر، نقش رهبری انقلاب را عهده‌دار می‌شود و تمام مسئولیت را برعهده می‌گیرد. در فاصله بین دوران اعتصابات اقتصادی پراکنده و زمان قیام انقلابی طبقه‌ی کارگر، انواع روابط ممکن دوسویه بین حزب و اتحادیه‌های کارگری جریان دارد و فعالان حزبی به طور مستقیم در درجات مختلف رهبری اتحادیه‌ها و نظایر آن حضور دارند. اما در تمام موقعیت‌ها، حزب خواستار احراز رهبری واقعی با تکیه بر استقلال واقعی اتحادیه‌های کارگری است که خود، آشکارا به‌عنوان سازمان‌هایی مستقل، تسلیم بلاشرط حزب نیستند.

استقلال سیاسی اتحادیه‌های کارگری افسانه‌ای بیش

نیست

۱۴- واقعیت‌ها گواه آن است که اتحادیه‌های "مستقل" از نظرات سیاسی هیچ‌گاه وجود خارجی نداشته‌اند؛ و تجربه و تئوری نشان می‌دهد که هرگز نیز چنین اتحادیه‌هایی به وجود نخواهند آمد. در ایالات متحده آمریکا، اتحادیه‌های کارگری از طریق ساختار خود مستقیماً وابسته به کارکنان عمومی صنایع و احزاب بورژوازی هستند. در انگلستان، اتحادیه‌های کارگری که در گذشته پشتیبان لیبرال‌ها بودند اکنون پایه‌های مادی حزب

کارگر را به وجود می‌آورند. در آلمان، اتحادیه‌های کارگری زیر پرچم سوسیال‌دموکراسی عمل می‌کنند، در شوروی، رهبری آن‌ها با بلشویک‌هاست. در فرانسه، یکی از اتحادیه‌ها پیرو سوسیالیست‌هاست و دیگری از حزب کمونیست تبعیت می‌کند. اتحادیه‌های کارگری فنلاند همین چندی پیش دوپاره شدند، یکی به سوی سوسیال‌دموکراسی رفت و دیگری به جانب کمونیسم حرکت کرد. این تصویر واقعی موجود همه‌جاست.

نظریه‌پردازان پیرو اتحادیه‌های کارگری "مستقل" هرگز به خود زحمت نداده‌اند که فکر کنند چرا شعارهایشان در هیچ‌کجا تحقق نمی‌یابد و، برعکس، وابستگی اتحادیه‌های کارگری به رهبری احزاب، بدون استثناء روزبه‌روز آشکارتر می‌شود. حقیقت آن است که چنین وضعیتی کاملاً با ویژگی‌های عصر امپریالیسم خوانایی دارد، عصری که حامل همه‌ی خصوصیات روابط طبقاتی‌ست و حتی در درون پرولتاریا نیز بر تضاد بین اشرافیت کارگران و اقشار استثمارشده‌ی آنان تاکید می‌کند.

۱۵- پرولتاریا نباید هرگز چیزی را چشم‌بسته بپذیرد و باید هر سازمان و حزبی را بر اساس عمل آن بسنجد. اما کارگران باید به‌ویژه نسبت به آن دسته از خواستاران رهبری که به طور ناشناس و در پوشش و استتار عمل می‌کنند و می‌کوشند به پرولتاریا بقبولانند که ابداً نیازی به رهبری ندار، د با دیده‌ای توأم با تردید بنگرد.

آن چه پرولتاریا نیاز دارد رهبری درست است و نه "استقلال"

۱۶- اگرچه حق نفوذ یک حزب سیاسی در درون اتحادیه‌های کارگری را نمی‌توان انکار کرد، اما همچنین نباید سؤال مهم زیرین را نیز نادیده گرفت: سازمان مورد نظر ما تحت عنوان چه برنامه و تاکتیک‌هایی مبارزه می‌کند؟

۱۷- ایدئولوژی مبتنی بر استقلال اتحادیه‌ی کارگری هیچ‌گونه وجه مشترکی با آرمان‌ها و احساسات پرولتاریا، به‌عنوان یک طبقه ندارد. اگر حزب کمونیست بتواند در برنامه رهبری خود، سیاستی درست، روشن و مستحکم نسبت به اتحادیه‌های کارگری را تضمین کند آن‌گاه حتی یک کارگر نیز اندیشه شورش علیه رهبری حزب را در ذهن خود پرورش نخواهد داد. این نکته را تجربه تاریخی بلشویک‌ها اثبات کرده است.

همین نکته در مورد فرانسه نیز صادق است، که در آن کمونیست‌ها ۱،۲۰۰،۰۰۰ رأی در انتخابات به‌دست می‌آوردند، حال آن‌که "کنفدراسیون عمومی کارگران متحد" (که سازمان مرکزی اتحادیه‌های کارگری سرخ است) فقط یک‌چهارم تا یک‌سوم آراء را حائز شد. آشکار است که شعاری انتزاعی هم‌چون استقلال نمی‌تواند از میان توده‌ها برخاسته باشد. دیوان‌سالاری (بوروکراسی) اتحادیه کارگری امری مجزاست که

نه تنها دیوان سالاری حزبی را رقیبی برای خود می‌انگارد، بلکه حتی می‌خواهد تا از کنترل پیش‌آهنگ پرولتاریا نیز مصون بماند. شعار استقلال، بنا بر خواستگاهش، شعاریست دیوان‌سالارانه و نه طبقاتی.

۱۸- این نکته احتیاجی به تاکید ندارد که حفظ وحدت اتحادیه‌های کارگری، چه از دیدگاه وظایف روزمره‌ی پرولتاریا و چه از دیدگاه مبارزه حزب کمونیست برای گسترش نفوذش در توده‌ها، دارای مزایای فراوانیست. اما واقعیات نشان می‌دهند که با نخستین موفقیت‌های جناح انقلابی در اتحادیه‌های کارگری، فرصت‌طلبان مسیر تفرقه را در پیش گرفته‌اند. برای آنان روابط صلح‌آمیز با بورژوازی عزیزتر از وحدت با پرولتاریاست. این ماحصل تردیدناپذیر تجربیات پس‌از جنگ است.

برای ما کمونیست‌ها اثبات این نکته به توده‌ها که مسئولیت بروز انشقاق در اتحادیه‌های کارگری کلاً بر دوش سوسیال‌دموکراسیست، حائز اهمیت بسیاریست.

اما از این نکته نمی‌توان چنین نتیجه گرفت که فرمول توخالی وحدت در نزد ما بااهمیت‌تر از وظایف انقلابی طبقه‌ی کارگر است.

۱۹- اکنون هشت سالی از دوپاره شدن اتحادیه کارگری فرانسه می‌گذرد. در طول این مدت، دو سازمان برآمده از این انشقاق خود را به صورتی قطعی به دو حزب سیاسی، که با یکدیگر

دشمنی مهلک دارند، وابسته کرده‌اند. در چنین شرایطی، خیال این‌که با موعظه محض می‌توان وحدت ازدست‌رفته را به جنبش اتحادیه کارگری باز گرداند چیزی جز رؤیایپردازی نیست. اعلام این‌که بدون وحدت دو سازمان اتحادیه کارگری نه‌تنها انقلاب‌پرولتاریایی که حتی دست‌زدن به مبارزه‌ای جدی نیز ممکن نیست صرفاً به معنای آن است که بگوییم آینده انقلاب در گروی دارودسته فاسد اصلاح‌طلبان اتحادیه کارگری قرار دارد. اما واقعیت آن است که آینده انقلاب نه در گروی وحدت دو تشکیلات اتحادیه‌ی کارگری که موقوف به وحدت اکثریت طبقه‌ی کارگر حول شعارهای انقلابی و روش‌های مبارزه انقلابی‌ست.

در حال حاضر، وحدت طبقه‌ی کارگر تنها به مدد مبارزه علیه سازش‌کاران طبقاتی (ائتلاف طلبان)، که نه‌تنها در احزاب سیاسی بلکه در اتحادیه‌های کارگری نیز یافت می‌شوند، میسر است.

۲۰- این نکته را نمی‌توان نادیده گرفت، و باید آن را بسیار محتمل دانست، که در زمان حدوث انقلاب، پرولتاریای فرانسه ناچار خواهد بود با دو کنفدراسیون در مبارزه شرکت کند: درحالی‌که در پشت یکی توده‌ها را می‌توان دید و در پس آن دیگری اشرافیت کارگری و دیوان‌سالاری قرار دارد.

خصوصیات اپوزیسیون در اتحادیه‌ی کارگری

۲۱- اپوزیسیون جدید درون اتحادیه کارگری علاقه‌مند ورود در مسیری که به سندیکالیسم منتهی می‌شود، نیست، اما درعین حال از حزب نیز می‌گسلد و این گسستی‌ست نه از یک رهبری خاص که از حزب به طور کلی. این عمل آشکارا به معنای آن است که این نوع جبهه‌گیری از نظر ایدئولوژیک خود را به صورتی قطعی خلع سلاح کرده و به مواضع اتحادیه‌های صنایع دستی و تجاری باز می‌گردد.

۲۲- اپوزیسیون در اتحادیه کارگری جلوه‌های بسیار گوناگونی دارد اما می‌توان در آن ویژگی‌های مشترکی را نیز جست که نه تنها آن را به "اپوزیسیون کمونیست چپ" نزدیک نمی‌سازد بلکه موجب می‌شود که از آن دور شده و در مقابله با آن قرار گیرد.

درواقع، اینک اپوزیسیون در اتحادیه‌ی کارگری بر علیه اعمال بی‌مغز و روش‌های غلط رهبر کمونیستی نیست که مبارزه می‌کند، بلکه این جناح اصولاً با نفوذ کمونیسم در درون طبقه‌ی کارگر مخالف است.

این جناح علیه ارزیابی چپ افراطی از شرایط معین و ضرب‌آهنگ گسترش آن‌ها نمی‌جنگد، بلکه تضادش در واقع با نگرش انقلابی در کلیت آن است.

اپوزیسیون اتحادیه‌ی کارگری با روش‌های مضحک موسوم به "آنتی میلیتاریسم" بر علیه میلیتاریسم مبارزه نکرده، بلکه نوعی جهت‌گیری مسالمت‌جویانه را پیشنهاد می‌کند. به عبارت دیگر، این جناح به گونه‌ای آشکار با روحیات اصلاح‌طلبانه رشد می‌کند.

۲۳- علی‌رغم آن‌چه در آلمان، چکسلواکی، و سایر کشورها رخ داده، فرض این‌که در اردوگاه انقلابی فرانسه نوعی گروه‌بندی دست راستی پیش نیامده اشتباه فاحشی‌ست. نکته مهم آن است که اپوزیسیون راست، هم‌ساز با سنت‌های جنبش کارگری فرانسه، و با ترک سیاست انقلابی کمونیسم، صاحب ویژگی‌های اتحادیه کارگری شده و، از این طریق، انحراف ذاتی سیاسی خود را پنهان می‌دارد. موضع اپوزیسیون چپ در اتحادیه‌ی کارگری چیزی نیست جز تجلی اندیشه دست‌راستی‌هایی مانند "براندلر" در آلمان، یا پیروان اتحادیه کارگری در چکسلواکی که، پس از انشقاق، آشکارا موضع اصلاح‌طلبانه به خود گرفته‌اند، و نظایر آن‌ها.

سیاست حزب کمونیست

۲۴- ممکن است که از این بحث چنین نتیجه‌گیری شود که نکات بالا در صورتی درست خواهند بود که حزب کمونیست دارای سیاست درستی باشد. اما این نتیجه‌گیری بی‌پایه است. مسأله

رابطه بین حزب، که پرولتاریا را آن‌گونه که باید باشد نمایندگی می‌کند، با اتحادیه کارگری، که پرولتاریا را آن‌گونه که اکنون هست نمایندگی می‌نماید، مهم‌ترین مسأله مارکسیسم انقلابی محسوب می‌شود. نادیده‌گرفتن تنها پاسخ اصولی ممکن، صرفاً بدان جهت که حزب کمونیست، تحت تأثیر دلایل عینی و ذهنی مختلفی که ما بارها بدان پرداخته‌ایم، اکنون سیاستش در رابطه با اتحادیه کارگری، مانند سیاست‌های وی در دیگر زمینه‌ها، نادرست و غلط است، اشتباه بزرگی است. سیاست‌های غلط فعلی در حکم یک خودکشی است. سیاست درست آن سیاستی است که در مخالفت با سیاست‌های غلط قرار می‌گیرد و در همین راستاست که اکنون "اپوزیسیون چپ" به صورت یک جناح اعلام موجودیت کرده است. از سوی دیگر، این نکته درست است که اگر تصور شود حزب کمونیست فرانسه در کلیت خود در وضعیتی اصلاح‌ناپذیر و نومیدکننده قرار دارد (که ما مطلقاً چنین فکر نمی‌کنیم) آن‌گاه باید حزب دیگری در برابر آن قدهلم کند. اما چنین امری به هر حال مسأله رابطه حزب با طبقه‌ی کارگر را سرسوزنی تغییر نمی‌دهد.

"اپوزیسیون چپ" معتقد است که نفوذ در اتحادیه کارگری برای کمک به آن در جهت یافتن راستای درست عمل و تلقین شعارهای صحیح به آن، تنها از طریق نفوذ حزب کمونیست (و یا جناحی در جنبش) که علاوه بر دیگر ویژگی‌هایش، آزمایشگاه

مرکزی ایدئولوژیک طبقه‌ی کارگر به‌شمار می‌رود، امکان‌پذیر می‌باشد.

۲۵- وظیفه‌ی حزب کمونیست، اگر به‌درستی تفهیم شده باشد، تنها نفوذکردن در اتحادیه‌ی کارگری، به‌گونه‌ای که هست، نمی‌باشد، بلکه تکلیف واقعی آن رسوخ در اکثریت طبقه‌ی کارگر، از طریق اتحادیه‌ی کارگری‌ست و این تنها در صورتی ممکن می‌شود که روش‌های متخذه از جانب حزب در رابطه با اتحادیه کارگری با ماهیت و وظایف این اتحادیه هم‌خوانی داشته باشد. درستی مبارزه حزب برای نفوذ در اتحادیه کارگری را توفیق یا عدم توفیق این مبارزه تعیین می‌کند. هم‌چنین این امر که آیا از این طریق اتحادیه موفق به افزایش اعضاء خود شده و در برقراری تماس با توده‌های وسیع توفیق یافته یا نه، از شاخص‌های اصلی کار به‌شمار می‌روند. اما اگر نفوذ حزب در اتحادیه‌های کارگری به قیمت کوچک‌تر شدن و یا تکه‌تکه شدن آنها تمام شود، و یا باهدف تحقق برنامه‌های کوتاه‌مدت حزب، اتحادیه‌ها به صورت اقمار حزب درآمده و از رشد به‌سوی تبدیل‌شدن به سازمان‌هایی توده‌ای باز بمانند، آن‌گاه می‌توان حکم کرد که رابطه بین حزب و طبقه‌ی کارگر رابطه‌ای نادرست است. بحث در باره علل چگونگی پدیدآمدن چنین وضعیتی در موضوع گفتگوی امروز ما نمی‌گنجد. ما در این باره بیش از یک‌بار سخن گفته‌ایم و هر روز نیز سخن خود را تکرار می‌کنیم.

تغییرپذیری سیاست رسمی حزب کمونیست خود نشانه وجود تمایلات ماجراجویانه به قصد تسلط بر طبقه‌ی کارگر در کوتاه‌ترین زمان ممکن و از طریق عملیات نمایشی و ابداعات و تحریکات مصنوعی و نظایر آن است.

اما راه بیرون‌شد از این وضعیت آن نیست که اتحادیه‌ی کارگری با حزب (و یا جناح آن) به مخالفت برخیزد. راه‌حل را باید در مبارزه‌ی آشتی‌ناپذیر برای تغییر سیاست حزب و سیاست اتحادیه در کلیت آن جستجو کرد.

وظیفه‌ی چپ کمونیستی

۲۶ "اپوزیسیون چپ" باید مسائل اتحادیه‌ی کارگری را در رابطه‌ی قاطع با مسائل مربوط به مبارزه‌ی سیاسی پرولتاریا قرار دهد. این جناح باید تحلیلی مشخص از مرحله‌ی فعلی گسترش جنبش‌کارگری فرانسه داشته باشد؛ باید ارزیابی کمی و کیفی جامعی از جنبش اعتصابی و دورنمای آن در رابطه با دورنمای توسعه اقتصادی فرانسه داشته باشد. لازم به ذکر نیست که این ارزیابی باید کلاً اعتقاد به امکان تثبیت سرمایه‌داری و صلح‌طلبی آن در دهه‌های آینده را طرد کند. مبنای این ارزیابی نگرستن به عصر حاضر همچون عصری انقلابی‌ست و خود از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که اکنون هنگام آمادگی پیش‌آهنگ پرولتاریا

برای رویارویی با چرخش‌های شدیدی‌ست که نه تنها محتمل بلکه گریزناپذیر به‌شمار می‌آیند. در برابر دلیل‌تراشی‌های به‌اصطلاح انقلابی دیوان‌سالاری سانتریست^۴، و نیز در مقابل آن جنون سیاسی که شرایط را در محاسبات خود دخالت نمی‌دهد و امروز را با دیروز و فردا درهم می‌آمیزد، باید موضعی قاطع و آشتی‌ناپذیر داشت. اما موضع ما، در برابر عوامل دست راستی که به انتقاد پرداخته و خود را در پس این انتقاد پنهان می‌دارند تا تمایلات خویش را در مارکسیسم انقلابی تزریق کنند، باید صدچندان قاطع‌تر و مصمم‌تر باشد.

۲۷- تعریف جدیدی از حدودمرزها؟ دلیل‌تراشی‌های تازه؟ انشقاق‌های جدید؟ این درد روان‌های نیک‌خواه اما خسته‌ای‌ست که می‌خواهند "اپوزیسیون" را به فراغت‌گاهی بی‌دغدغه بکشانند - جایی که در آن می‌توان آسوده از هر وظیفه‌ای استراحت کرد بی آن‌که نام انقلابیون "چپ" مخدوش شود. ما به آنان، به آن روان‌های خسته، می‌گوییم: بی‌شک ما هم‌سفران یک جاده مشترک نیستیم. حقیقت هرگز حاصل جمع اشتباهات کوچک نبوده است. هیچ‌گاه سازمانی انقلابی از جمع گروهک‌هایی محافظه‌کار که در جستجوی تمایز خود از یک‌دیگر

^۴ - تروتسکی در آن‌زمان خواهان اصلاح احزاب استالینیستی بود آنان را "بورکراتیک‌سانتریست"، ارزیابی می‌کرد. یعنی گرایش‌های بورکراتی که بین موضع انقلابی و فرمیستی در حال نوسان هستند- اما بعدها آن‌ها را ضدانقلابی خواند.

هستند برنخاسته است. البته دورانی‌هایی پیش می‌آید که گرایش انقلابی به اقلیت کوچکی در جنبش‌کارگری محدود می‌شود، اما اقتضای این دوران‌ها بندوبست گروهک‌ها برای پوشاندن گناهانشان نیست. بلکه، درست برعکس، چنین دورانی‌هایی نیازمند مبارزه‌ای دوچندان آشتی‌ناپذیر برای آینده‌ای درست از یک‌سو، و تربیت کادرها با روحیه‌ی راستین مارکسیستی، از سوی دیگر، هستند. پیروزی تنها از این مسیر به دست می‌آید.

۲۸- تا آن‌جا که به نویسنده مطلب حاضر مربوط می‌شود، باید اقرار کنم که تصورش از گروه "مونات به هنگام طرد از اتحاد شوروی، بیش از حد خوش‌بینانه و در نتیجه، غلط بوده است. مؤلف حاضر سال‌ها از امکان تعقیب فعالیت‌های این گروه محروم بود و در قضاوت از خاطرات گذشته مدد می‌گرفت. اما انحرافات آن گروه خود را نه تنها به‌گونه‌ای عمیق بلکه به شکلی حادث‌تر از آن‌چه قابل تصور بود نشان دادند. حوادث ایام اخیر در این نکته جای شبه باقی نگذاشته است که بدون داشتن مرزبندی روشن و دقیق ایدئولوژیکی با مشی سندیکالیسم، سرنوشت "اپوزیسیون کمونیست" در فرانسه به پایان خوشی نخواهد رسید. نظریاتی که ارائه شد نخستین گام‌ها در راه این‌گونه مرزبندی‌ست و

سرآغاز مبارزه با اراجیف انقلابی و فرصت طلبانه "کاشین، مون
موسو و شرکا"^۵ محسوب می شود.
لئون تروتسکی ۱۹۲۹

بازنویس: امیرحسین حدادی

تاریخ بازنویسی: ۱۴۰۰

نشر میلیتانت

contact@militaant.com

<http://militaant.com>

^۵ - Cachin ناسیونالیستی در دوران جنگ اول جهانی که در سال ۱۹۲۰ به کمونیسم روی آورد. در حزب کمونیست استالینیستی فرانسه نقش ویراستاری نشریه L'Humanite به او واگذار شده بود.